

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵: ۹۳-۱۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۸

بازخوانی نظریه برخورد تمدن‌ها

بر اساس تحولات خاورمیانه در دو دهه اخیر

* احمد زارعان

** امیرمسعود امیرمظاهری

چکیده

پس از پایان جنگ سرد، مرزهای هویتی ملت‌ها که بر اساس وابستگی به یکی از قطب‌های سیاسی و ایدئولوژیک یا عدم وابستگی به آنها مشخص می‌شد، دگرگون گردید و نقش و اهمیت فرهنگ در فرایند هویت‌یابی ملت‌ها برجسته‌تر شد. در حالی که مرزهای هویتی در گذشته، بیشتر بر اساس شاخص‌های سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی تعیین می‌شدند، به تدریج مرزهای هویتی بر اساس شاخص‌های فرهنگی شکل گرفتند و هویت فرهنگی و تمدنی بیش از گذشته مبنای تفکیک واحدهای سیاسی قرار گرفت. این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تبیینی، به دنبال ارائه تبیینی از چرایی تقابل‌های برون‌تمدنی و درون‌تمدنی در سال‌های اخیر بر اساس نظریه برخورد تمدن‌هاست. نتایج این مقاله مؤید این فرضیه است که در شرایط جدید، فرایند یک‌سویه جهانی شدن، به همان میزان که مرزهای فرهنگی جوامع را از میان برداشته و در جهت غربی کردن آنها حرکت کرده است، موجب شده است تا گروه‌های اجتماعی، هویت خود را بر اساس غیریت از غرب و فرهنگ و تمدن غربی بازتعریف کنند و در فرایند هویت‌یابی فرهنگی و تمدنی، روند غرب‌ستیزی و غرب‌گریزی افزایش یافته است.

واژه‌های کلیدی: تمدن، هویت‌یابی، برخورد تمدن‌ها، جنگ بین‌تمدنی و جنگ درون‌تمدنی.

* نویسنده مسئول: کاندیدای دریافت دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، پژوهشگر و مدرس دانشگاه

A.zarean@chmail.ir

** استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی a.amirmazaheri@gmail.com

مقدمه

با پایان جنگ سرد و خاتمه یافتن تقابل دو ابرقدرت جهانی، دوره جهان دوقطبی به پایان رسید و شرایط به گونه‌ای رقم خورد که توزیع قدرت در سطح جهانی گسترش یافت و قطب‌های جدید قدرت به وجود آمد. در مواجهه با شرایط جدید، اندیشمندان به این فکر افتادند که در دوران جدید که امپراتوری شرق به ده‌ها کشور تقسیم شده و به تاریخ پیوسته است، سرنوشت جهان چه خواهد شد. از این‌رو نظریه‌های متعددی در تحلیل وضعیت موجود و ترسیم آینده بشر مطرح شد. در این رابطه «ساموئل هانتینگتون» با طرح نظریه «برخورد تمدن‌ها» و «فرانسیس فوکویاما» با طرح نظریه «پایان تاریخ» به شهرتی جهانی دست یافتند. فوکویاما که از طرفداران ایده تک‌قطبی به شمار می‌رود، با تأکید بر «جهانی‌سازی»، خواستار شناسایی امریکا به عنوان آخرین ابرقدرت در سطح جهان شد و در مقابل، هانتینگتون ایده «یک‌قطبی - چندقطبی» را مطرح کرد (بوزان، ۱۳۹۰: ۷۵). گزاره اصلی هانتینگتون بر این ادعا استوار است که برای ملت‌هایی که به جست‌وجوی هویت یا بازآفرینی آن پرداخته‌اند، وجود دشمن، ضرورتی حیاتی است و دشمنی‌های بالقوه در خطوط گسل تمدن‌های اصلی شکل می‌گیرد (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۲۸). بر این اساس، هویت‌های فرهنگی بر هویت‌های تمدنی منطبق می‌شود و هویت‌های تمدنی می‌توانند بسیاری از حوادثی را که پس از جنگ سرد در سطح بین‌المللی رخ داده است تبیین کنند.

هانتینگتون معتقد است که پس از پایان جنگ سرد و پایان نظام دوقطبی، امریکا و به‌طور کلی غرب نتوانسته‌اند تمدنی جهانی ایجاد کنند و به همین دلیل، هویت‌های متکثر بر مبنای مرزهای تمدنی، در حال ظهور و قدرت‌یابی‌اند. در این شرایط، تمدن‌های شرقی، قدرت خود را در ابعاد اقتصادی، سیاسی و نظامی افزایش داده‌اند و پایه‌گذار نظمی جدید در جهان شده‌اند. ملت‌های وابسته به یک حوزه تمدنی، به کانون اصلی آن تمدن وابسته می‌شوند و مرکز - پیرامون‌های جدیدی ظهور می‌کنند که قادرند با مرکز - پیرامون‌های سنتی که بر اساس مناسبات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک شکل گرفته بودند، رقابت کرده یا جایگزین آنها شوند. در چنین رقابتی و با توجه به رویکرد همونیک غرب، درگیری و برخورد تمدن‌ها اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

بازخوانی نظریه برخورد تمدن‌ها بر اساس تحولات خاورمیانه ... / ۹۵
این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تبیینی به دنبال پاسخ به این سؤال است که چگونه می‌توان برخوردهای بین‌تمدنی و درون‌تمدنی در سال‌های اخیر را بر اساس نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون تبیین کرد؟

رهیافت نظری؛ هویت‌یابی در قلمروهای تمدنی

«تایلر»، تمدن را معادل فرهنگ می‌داند و آن را کل پیچیده‌ای شامل دانش‌ها، باورها، هنر، حقوق، اخلاق، آداب و رسوم و هر توان یا عادتی که انسان به عنوان عضو جامعه کسب می‌کند، تعریف می‌کند (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۹۸). اما در تعریف دقیق‌تر از تمدن، باید گفت تمدن در مقایسه با فرهنگ، حوزه وسیع‌تری دارد و شامل ارزش‌های اجتماعی عام‌تری می‌شود. تمدن، شامل مجموعه عناصر اقتصادی، قضایی، فرهنگی، اخلاقی و مذهبی است. در برخی موارد، کاربرد واژه تمدن در مقابل واژه‌های بربریت و توحش، دارای بار ارزشی است و از برتری یک جامعه نسبت به جامعه دیگر حکایت دارد. ریشه واژه تمدن از واژه شهر (مدینه، مُدُن) گرفته شده است و مترادف شهرنشینی و شهرگرایی است (بیرو، ۱۳۷۵: ۴۷).

در اندیشه تکامل‌گرایان، تمدن به عنوان مرحله معینی از مراحل رشد بشر و تحول اجتماعی و مرحله تکامل‌یافته توحش و بربریت در نظر گرفته می‌شود (شایان‌مهر، ۱۳۹۰: ۴۶۷). به تدریج و در طول قرن نوزدهم، کاربرد اصطلاح «تمدن‌ها» رایج شد که به معنی کنار گذاشتن تعریف قوم‌مدارانه از تمدن بود. در برداشت جدید، تمدن‌های مختلفی که هر یک به شیوه خاص خود متمدن بودند، به رسمیت شناخته شد (Toynbee, 1948: 24). تمدن را می‌توان مجموعه‌ای از حاصل فعالیت‌های ذهنی آدمی که تدبیر و تسهیل‌کننده جهات گوناگون زندگی جمعی و سازنده شخصیت و هویت آحاد یک ملت یا جامعه در مقطع تاریخی و منطقه جغرافیایی مشخص باشد، تعریف کرد (ر.ک: رشاد، ۱۳۷۸). هانتینگتون در بحث خود درباره تمدن، ویژگی‌های زیر را برای تمدن‌ها مشخص می‌کند:

۱. برخلاف رویکرد آلمانی، تمدن تمامیتی فرهنگی است و تمدن همان فرهنگ در ابعادی بزرگ‌تر است^(۱).

۲. تمدن‌ها جامعیت دارند و نمی‌توان هیچ‌یک از اجزای تشکیل‌دهنده یک تمدن را بدون ارجاع به کل آن تمدن، به درستی درک کرد.

۳. تمدن‌ها در عین اینکه فناپذیرند، بسیار دیرپا هستند. تمدن‌ها که ماندگارترین نهاد بشری محسوب می‌شوند، واجد خصلت پویایی و تکامل‌یابندگی هستند.

۴. تمدن‌ها صرفاً واحدهایی فرهنگی هستند و برخلاف واحدهای سیاسی، وظیفه‌ای در قبال تأمین نظم، توسعه عدالت، سامان‌دهی امور اقتصادی و غیره ندارند. گاهی مفهوم تمدن و واحد سیاسی برهم منطبق می‌شود و گاهی تمدن چند واحد سیاسی (دولت- ملت) را در برمی‌گیرد^(۲).

۵. از میان تمام عناصر عینی معرف تمدن، مانند نژاد، زبان، شیوه زندگی و غیره، دین مهم‌ترین عامل است. مرز اغلب تمدن‌ها در تاریخ بشر، بر مرزهای ناشی از تفاوت‌های مذهبی منطبق است. عامل دین تا حد زیادی توانسته است تأثیر عوامل دیگر، نظیر نژاد و زبان در تمایز تمدن‌ها را خنثی کند. تمدن اسلامی جوامع مختلف را علی‌رغم تفاوت‌های غیر قابل چشم‌پوشی در زبان، نژاد و شیوه زندگی در برمی‌گیرد (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۶۰-۶۶).

برای تمدن‌ها نباید فقط تهدیدات خارجی در نظر گرفت. تمدن‌ها از درون هم مورد تهدید قرار می‌گیرند. در حال حاضر تمدن غرب از درون، تحت تأثیر عواملی مانند بی‌هویتی، فقدان وفاق اجتماعی و تداخل‌های فرهنگی و نژادی در معرض تهدید قرار دارد (Kennedy, 1993: 56).

مفهوم هویت^۱ از مفاهیم بسیار مهم در حوزه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است و با رویکردهای گوناگونی بررسی شده است. در رهیافت‌های جدید نسبت به مفهوم هویت، دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به این مفهوم کلیدی وجود دارد. افرادی نظیر بودریار^۲ با رویکردی سلبی و بدبینانه، حرکت عمومی جهان را به سمت فروپاشی در نظر می‌گیرند. این حد از شک‌گرایی و نسبت‌گرایی، آنان را به سمت نفی هرگونه چشم‌انداز سیاسی و فرهنگی سوق می‌دهد، تا حدی که هرگونه تلاش در جهت ساخت مبانی مستحکم هویتی و معنابخشی نفی می‌گردد. بر این اساس، هویت‌ها حاصل تفاسیر فردی

1. Identity

2. Baudrillard

هستند که در بسیاری از موارد این تفاسیر، نسبتی متناقض با یکدیگر دارند و ویژگی بارز آنها، عدم قطعیت است و به همین دلیل نمی‌توانند مبنایی برای تعیین استراتژی‌های سیاسی و فرهنگی باشند. بر اساس اصول موضوعه این رویکرد، هرگونه تعهد سیاسی، مشارکت سیاسی و در نهایت مقاومت آگاهانه نفی می‌شود و انسان به عنوان موجودی منفعل در نظر گرفته می‌شود. در این رویکرد، حقیقت در ابعاد مختلف خود، تنها جنبه فردی پیدا می‌کند و اصالت روایت‌های کلان مورد سؤال و تردید قرار می‌گیرد (نظری، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۲۰).

در مقابل رویکرد سلبی، رویکرد ایجابی قرار دارد. در این رویکرد، افرادی چون لیوتار^۱ و فوکو^۲، فعالان و کنشگران سیاسی-اجتماعی را به عنوان نیروهای فعالی در نظر می‌گیرند که قادرند جنبش‌های هویتی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را ایجاد، سازمان-دهی و اداره کنند. جنبش‌های هویتی می‌توانند بر مبنای عواملی چون ناسیونالیسم، مذهب، قومیت، محیط‌زیست، برابری جنسیتی، صلح، حقوق بشر و بسیاری از عوامل دیگر شکل گیرند. در این رویکرد، هویت‌های جدید می‌توانند بر اساس علائق و دغدغه‌های جوامع و گروه‌های اجتماعی نهادینه شوند و به این ترتیب نوعی تکثر هویتی مورد پذیرش قرار می‌گیرد. جنبش‌های انتقادی درون جوامع و یا در سطح بین‌المللی بر اساس هویت‌های ویژه‌ای که سایر هویت‌ها را نفی، نقد یا بازتعریف می‌نمایند، ظهور می‌کنند. در ساحت سیاسی نیز گروه‌های اجتماعی می‌توانند تام‌گرایی و انحصارطلبی هویت مدرن را نپذیرند (Rosenau, 1991: 145) و با تعریف هویتی از خود، خواست خود، آرمان و اندیشه خود و نسبت خود با غیر از خود (خدا و ماورای طبیعت، افراد انسانی، محیط و موجودات غیر انسانی)، هویت‌های جدیدی نظیر هویت ملی، هویت دینی (اسلامی)، هویت جنسیتی و هویت قومی و هویت تمدنی را خلق کنند.

هانتینگتون با تأکید بر عامل «غیریت» در شکل‌گیری هویت فردی و گروهی می‌گوید: «ما تنها زمانی می‌دانیم چه کسی هستیم، که بدانیم چه کسی نیستیم، یا اینکه بدانیم مخالف چه کسی هستیم» (بوزان، ۱۳۹۰: ۲۹). ساختارهای اجتماعی-تاریخی

1. Lyotard
2. Foucault

خاص، موجب پیدایش انواع هویت‌ها می‌شوند که این هویت‌ها، جهت‌گیری‌ها و رفتارها را در زندگی روزمره تعیین می‌کنند. انواع هویت، فرآورده‌های اجتماعی هستند که عناصر نسبتاً ثابت واقعیت اجتماعی عینی به شمار می‌روند (برگر و لوکمان، ۱۳۸۷: ۲۳۶-۲۳۷).

تا سال‌ها به مسائل قومی، نژادی و مذهبی و هویت‌یابی گروهی ناشی از آنها اهمیت چندانی داده نمی‌شد. پارادایم‌های نوسازی و مارکسیستی توسعه، هویت‌یابی قومی، مذهبی و نژادی را مسئله کم‌اهمیتی می‌دانستند که با گسترش هرچه بیشتر جامعه مدرن، از اهمیت آن کاسته می‌شود. اما برخلاف انتظار و پیش‌بینی این مکاتب، در حال حاضر هویت گروه‌های مختلف اجتماعی بر مبنای مؤلفه‌های قومی، مذهبی و نژادی در حال برساخته شدن است. در حالی که ظهور دولت - ملت‌های جدید در قرن بیستم و سنجش رابطه گروه‌های اجتماعی با دولت‌ها بر مبنای رابطه دولت - ملت، اکثر تحلیلگران را متقاعد کرده بود که از این پس، هویت‌های قومی، نژادی و مذهبی به دلیل آنکه به عنوان بخشی از ملت، هویت خود را از مؤلفه‌های ملی اخذ می‌کنند، به تدریج نابود خواهند شد. وقایعی که از نیمه دوم قرن بیستم، خصوصاً طی سه دهه گذشته به وقوع پیوست، نشان داد که باید مسائل مربوط به گروه‌های قومی، نژادی و مذهبی، واقع‌بینانه‌تر مطالعه و بررسی شود (میسون، ۱۳۷۵: ۲۰۸).

برخی از اندیشمندان معتقدند که درگیری و خشونت گروه‌های قومی، نژادی و مذهبی فقط در کشورهای توسعه‌نیافته رخ می‌دهد و کشورهای توسعه‌یافته توانسته‌اند مؤلفه‌های مناسبی را جایگزین قومیت، نژاد و مذهب در هویت‌یابی اجتماعی نمایند. از اواسط قرن نوزدهم، نظریه‌پردازان اجتماعی معتقد بودند که با تحول جوامع از حالت سنتی به صنعتی، مکانیکی به ارگانیکی، بسته به باز و سنتی به مدرن، عوامل انسجام‌بخش و هویت‌زای جدیدی جایگزین الگوهای قدیمی حاکم بر جامعه خواهد شد و به این ترتیب از اهمیت قومیت، نژاد و مذهب در هویت‌بخشی به انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی کاسته خواهد شد. آنان، قومیت، نژاد و مذهب را مجموعه‌ای از وفاداری‌ها و الزامات هنجاری بجا مانده از مراحل ابتدایی زندگی بشر می‌دانستند که باید ضرورتاً جای خود را به عوامل جدیدی نظیر وجدان جمعی بدهد. اما وقوع منازعات قومی و

نژادی در جوامع پیشرفته صنعتی، هر دو مکتب نوسازی و مارکسیستی را در وضعیت غیر متعارف پارادایمی قرار داد؛ زیرا این وقایع با مفروضات آنان تطابق و همخوانی نداشت و آنان را وادار به ارائه تبیین‌های مختلفی از این واقعیت نامتعارف نمود. به عنوان مثال برخی از آنان، تقویت هویت‌های قومی در کشورهای توسعه‌یافته را ناشی از عدم برخورداری عادلانه گروه‌های قومی از منافع نوسازی (صنعتی‌شدن) ارزیابی کردند (میسون، ۱۳۷۵: ۲۱۶-۲۱۷).

گیدنز معتقد است که سنت‌هایی مانند ناسیونالیسم و دین، در جهان مدرن در حال احیا هستند (Giddens, 1994: 78). برخی، ظهور هویت‌های فرهنگی جدید را نشانه‌ای از ظهور بحران در لیبرالیسم غربی و آرمان جهان‌وطنی‌اش می‌دانند و معتقدند پس از پایان جنگ سرد، به دلیل توفیق نیافتن نظام لیبرال دموکراسی غرب در حل مشکلات جامعه بشری، حرکت به سمت قبیله‌گرایی آغاز شد (Thompson, 1998: 179). از اواخر دهه هشتاد میلادی، هویت‌یابی فرهنگی باعث شد که بسیاری از کشورها به واحدهای سیاسی کوچک‌تری تجزیه شوند و البته برخی کشورها هم به همین دلیل متحد شدند. با کم‌اثر شدن اهمیت عوامل سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی که باعث پیوستگی واحدهای قومی، نژادی و مذهبی متفاوت یا تجزیه واحدهای قومی، نژادی و مذهبی مشابه شده بود، کشورهایی مانند اتحاد جماهیر شوروی، یوگوسلاوی، چکسلواکی و سودان تجزیه شدند و مردم کشوری مانند آلمان که بر اساس عوامل ایدئولوژیک و تحت تأثیر نظام سیاسی دوقطبی به دو پاره شرقی و غربی تقسیم شده بودند، در قالب یک واحد سیاسی متحد شدند. فضای سیاسی جدید باعث شد تا ملت‌ها در فضایی عاری از فشارهای ایدئولوژیک، به ریشه‌های فرهنگی خود نظیر تاریخ، زبان، خط، ارزش‌ها، آداب و رسوم، مذهب و غیره بپردازند و هویت خود را بر اساس این عوامل هویت‌ساز، بازآفرینی و فاصله خود با دیگران را با تکیه بر معیارهای فرهنگی تعیین کنند. فریدمن، فرایند هویت‌یابی مذهبی، قومی و فرقه‌ای ناشی از انفجار جنبش‌های فرهنگی را «سنت‌گرایی جدید» می‌نامد (Fridman, 1994: 78).

نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون

ایده برخورد تمدن‌ها را پیش از آنکه ساموئل هانتینگتون مطرح کند، اندیشمندان دیگری ارائه کرده بودند. اما هانتینگتون، این ایده را در چارچوبی تئوریک و بر پایه شواهد تاریخی و واقعیت‌های دنیای پس از جنگ سرد مطرح کرد. پس از جنگ سرد، در شرایطی که قدرت تمدن غربی رو به افول نهاده بود، تمدن‌های دیگر روند پویایی خود را آغاز کردند. هانتینگتون، قدرت‌یابی تمدن‌های غیر غربی به‌ویژه تمدن کنفوسیوسی و تمدن اسلامی و مقاومت غرب در برابر آنها را برخورد تمدن‌های رقیب می‌نامد. او، جهان را همانند دوران جنگ سرد، دوگانه در نظر می‌گیرد: جهان غرب و جهان غیر غرب. اما جهان غیر غرب یکپارچه نیست و کلیه تمدن‌های غیر غربی را در برمی‌گیرد. از نظر او در عرصه سیاست جهانی، کشورها کماکان بازیگران اصلی هستند، اما پیوندها و درگیری‌های میان آنها بیش از هر عامل دیگری ناشی از عامل فرهنگی است. همچنین در حالی که در داخل کشورها و حوزه‌های تمدنی، درگیری‌های خونینی در حال وقوع است، این درگیری‌ها به دلیل عمق و گستردگی کم، قابل اعتنا نیستند و درگیری اصلی بین کشورها با تمدن متفاوت رخ خواهد داد و امنیت و ثبات جهان از طریق درگیری‌های بین تمدنی تهدید خواهد شد (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۵۲).

از نظر او، برخورد تمدن‌ها در دو سطح صورت می‌گیرد؛ در سطح خرد، گروه‌های نزدیک به هم در امتداد خطوط گسل تمدنی برای کنترل منطقه و مهار یکدیگر وارد نزاع‌هایی اغلب خشونت‌آمیز می‌شوند و در سطح کلان، دولت‌های متعلق به تمدن‌های مختلف برای به دست آوردن قدرت نظامی و اقتصادی به رقابت می‌پردازند و برای کنترل نهادهای بین‌المللی یا کشورها و تمدن‌های دیگر مبارزه می‌کنند و به گونه‌ای رقابت‌جویانه، ارزش‌های سیاسی و مذهبی خود را ترویج می‌کنند (Huntington, 1993: 29).

هانتینگتون معتقد است که شباهت‌های فرهنگی درون واحدهای تمدنی، باعث ایجاد شباهت‌هایی در ساختار سیاسی - اقتصادی کشورها می‌شود. به همین دلیل کشورهای حوزه تمدن غربی (غرب مسیحی) به توسعه اقتصادی و سیاسی دست یافته‌اند و در مقابل، کشورهای اسلامی در این زمینه، پیشرفت چشمگیری نداشته‌اند (هانتینگتون،

۱۳۷۸: ۳۹). هانتینگتون تمدن‌های اصلی در دوران معاصر را هشت تمدن چینی، ژاپنی، هندو، اسلامی، ارتودوکس، غربی (اروپایی- امریکایی) و امریکای لاتین و احتمالاً تمدن آفریقایی معرفی می‌کند (همان: ۶۷-۷۰).

از نظر هانتینگتون، دو تمدن اسلامی و کنفوسیوسی، بیش از سایر تمدن‌ها قدرت تمدن غرب را به چالش خواهند کشید. تهدید امریکا از طرف چین یا به عبارت دیگر تمدن کنفوسیوسی، بیشتر از آنکه مبنایی ایدئولوژیک داشته باشد، مبنایی اقتصادی دارد. همان‌طور که هانتینگتون پیش‌بینی کرده است اگر اقتصاد چین همچنان به رشد روزافزون خود ادامه دهد، ایالات متحده بار دیگر با یک رقیب بالقوه روبه‌رو خواهد شد و رقیب جدید، قدرت اقتصادی امریکا را که اصلی‌ترین عامل برتری سیاسی و فرهنگی این کشور در جهان محسوب می‌شود، به چالش خواهد کشید (ر.ک: Mearsheimer, 2014).

نقش دین در تمدن‌سازی

ظهور هر تمدنی متعاقب ظهور یا احیای یک دین روی می‌دهد و ادیان، مولد و مقوم تمدن‌ها هستند؛ یعنی میان دین و تمدن، رابطه سبب و مسببی حاکم است (ر.ک: رشاد، ۱۳۷۸). بنابراین نمی‌توان هیچ تمدنی را بدون توجه به عامل دین در نظر گرفت. در همه تمدن‌های باستانی مایا، اینکا، بین‌النهرین، چین، روم، یونان و ایران، مردم خدایانی را می‌پرستیدند و در بُعد اهمیت و نقش دین در تمدن‌سازی، اینکه این خدایان روی زمین می‌زیستند یا در آسمان‌ها، اهمیتی ندارد (ر.ک: کاستوپولوس، ۱۳۸۷). دین به عنوان یکی از منابع اصلی هویت‌سازی و از شالوده‌ها و بنیان‌های فرهنگ، نقشی مهم و اساسی در تمدن‌سازی ایفا می‌کند. ادیان اسلام، مسیحیت، هندو، آیین کنفوسیوس و مذهب ارتودوکس مسیحی، همگی تمدن متناظر خویش را به وجود آورده‌اند^(۳). از این‌رو قلمروی تمدن‌های اسلامی^(۴)، غربی، هندو، چینی و ارتودوکس بر قلمروی جغرافیایی ادیان و مذاهب یادشده انطباق می‌یابد (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۷۱).

هانتینگتون معتقد است در حالی که در دوران جنگ سرد، تعلق افراد به یکی از نظام‌های فکری رایج در جهان، مبنای هویت افراد را تشکیل می‌داد و افراد می‌توانستند پس از مدتی یک طرز فکر را رها و طرز فکر دیگری را برگزینند، در جهان پس از جنگ

۱۰۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵

سرد، هویت افراد نه بر پایه ایدئولوژی‌های سیاسی-اقتصادی، بلکه بر مبنای الگوها و زمینه‌های فرهنگی بازیابی شد. هر چند در گذشته یک کمونیست می‌توانست لیبرال و یا یک لیبرال می‌توانست کمونیست شود، پس از ویرانی این مرزبندی‌های انتزاعی ایدئولوژیک، یک آذری نمی‌تواند ارمنی شود و یک سیاه‌پوست نمی‌تواند خود را سفیدپوست معرفی کند. افراد می‌توانند تبار دوگانه فرانسوی-عربی داشته باشند، اما نمی‌توانند در یک زمان نیمه‌مسلمان و نیمه‌کاتولیک باشند. افراد خود را بر مبنای آنچه هستند معرفی می‌کنند (Huntington, 1993: 27).

در فرایند هویت‌یابی جدید، تفاوت‌های واقعی، فواصل و شکاف‌های واقعی انکارناپذیری را در میان فرهنگ‌های گوناگون و در سطح کلان در میان تمدن‌ها ایجاد می‌کنند. عواملی چون تاریخ، زبان، سنت، نژاد و از همه مهم‌تر مذهب، ضمن ایجاد هویت‌های تمدنی متفاوت، مرز تمدن‌ها را مشخص می‌سازد. در بسیاری از نقاط جهان، جنبش‌های مذهبی - که به دلیل حرکت در مسیر احیای خود با عنوان بنیادگرایی مذهبی نیز نامیده می‌شوند - به دنبال پرکردن خلأ هویتی بشریت رهاشده از فشارهای ایدئولوژیک شرقی و غربی هستند؛ فرایندی که از آن با عنوان غیر دنیوی شدن جهان یاد می‌شود.

برخورد تمدن‌ها؛ تقابل فرهنگ‌ها یا تقابل هویت‌ها

به زعم برخی اندیشمندان، برخلاف منازعات گذشته که مبنایی اقتصادی، سیاسی یا ایدئولوژیکی داشت، آتش درگیری‌های آینده را عوامل فرهنگی روشن خواهد کرد (Delors, 1993: 2). در جهان کنونی، برخوردهای سیاسی، نظامی و امنیتی، جای خود را به برخوردهای فرهنگی داده است. برخوردهای فرهنگی ناشی از تمایزات فرهنگی و هویت‌یابی فرهنگی به دلیل شدت و عمقی که دارند، جهان را با خطر جدی مواجه ساخته‌اند (Havel, 1994: 27).

هنری کیسینجر، سیاست‌مدار آمریکایی معتقد است که در قرن ۲۱، نظام بین‌المللی شامل شش قدرت بزرگ آمریکا، اروپا، روسیه، چین، ژاپن و هند است (Kissinger, 1994: 23-24). کیسینجر نیز در تحلیلی مشابه هانتینگتون، در اواخر قرن بیستم پیش‌بینی

کرد که در قرن بیست و یکم، نظام دوقطبی امریکا- شوروی، به نظامی چندقطبی تبدیل خواهد شد و قدرت‌های جدیدی ظهور خواهند کرد. اگر در نظام دوقطبی، ماهیت تقابل قدرت‌های جهانی، ایدئولوژیکی بود و تقابل دو اندیشه کمونیسم و لیبرالیسم، جهان را به دو حوزه رقابت تبدیل کرده بود، اینک قدرت‌های جدید نه بر اساس عامل ایدئولوژی، بلکه بر اساس مرکزیت و محوریت حوزه‌های تمدنی ظهور کرده‌اند. بر اساس نظریه هانتینگتون، اگر در دوران جنگ سرد و فضای دوقطبی جهان، هاوانا با قومیت، نژاد، زبان، فرهنگ و تمدن متفاوت از مسکو، خود را در جهان کمونیسم تعریف می‌کرد، در جهان امروز قدرت‌های نوظهور، قدرت خود را تنها در حوزه تمدنی خود گسترش می‌دهند و مبنای چنین قدرتی بیش از آنکه سیاسی و ایدئولوژیک باشد، فرهنگی و تمدنی است.

اما تبیین این مطلب بسیار مهم است که در برخورد تمدن‌ها، آیا شاهد تقابل فرهنگ‌ها با یکدیگر خواهیم بود یا ماهیت منازعه، چیزی جز فرهنگ خواهد بود. فرهنگ از دو بخش مادی و غیر مادی تشکیل شده است که بخش مادی آن، شامل کلیه دستاوردهای مادی یک گروه اجتماعی معین نظیر معماری، ابزار، البسه، جنبه‌های مربوط به فناوری و غیره است. بخش غیر مادی نیز کلیه ارزش‌ها، باورها، هنجارها، اقسام دانش، هنر، ادبیات و غیره را شامل می‌شود. این دو بخش در یک کلیت هماهنگ، فرهنگ را می‌سازند. الگوهای اشاعه فرهنگی^(۵) و مبادله فرهنگی^(۶)، ارتباطات بین فرهنگی را ممکن می‌سازد. حتی در صورتی که یک فرهنگ بخواهد خود را بر فرهنگ دیگر تحمیل کند و الگوهای ارزشی و هنجاری خود را بر آن مسلط نماید^(۷)، نمی‌توان از تقابل فرهنگی سخن گفت؛ زیرا فرهنگ‌ها به صورت ذاتی، تقابل‌پذیر نیستند (صالحی‌امیری، ۱۳۸۶: ۴۱-۷۱).

آنچه اساس منازعه میان گروه‌های اجتماعی بر اساس تفاوت‌های فرهنگی را تشکیل می‌دهد، هویت‌یابی فرهنگی است. هویت فرهنگی، بخشی از مفهوم «خود» است که از دانش و احساسات درباره تعلق به یک گروه خاص فرهنگی به دست می‌آید. هویت فرهنگی شامل «خودهماندسازی» و «حس تعلق» است. خودهماندسازی به توصیف از خود اشاره دارد؛ یعنی افراد به عنوان اعضای جامعه، خود را چگونه معرفی می‌کنند. به

۱۰۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵

عنوان مثال در شرایطی که یک فرد از اقلیت‌های قومی حاضر نباشد در جمع دوستان به اصالت قومی خود اشاره کند، یا این اصالت قومی برای او شرم‌آور باشد، هویت قومی در او بسیار ضعیف ارزیابی می‌شود و مشخص می‌شود آن فرد به قومیت خود احساس تعلق ندارد. تظاهر به عضویت در یک خرده‌فرهنگ یا گروه قومی، نژادی و مذهبی و احساس افتخار ناشی از آن، دلیل روشنی بر هویت‌یابی بر اساس عوامل فرهنگی است (ادیبراد، ۱۳۸۳: ۲۰۳).

مهم‌ترین کارکرد هویت، ایجاد پیوستگی و همانندی است. هویت سبب می‌شود تا افراد با در دست داشتن معیارهای واحد، نسبت به وقایع و حوادث اطراف خود موضع واحدی را اتخاذ کنند (حیدری، ۱۳۸۳: ۳۴۳). اینکه برخی زنان مسلمان در کشورهای غیر اسلامی به حفظ کامل حجاب گرایش پیدا کرده‌اند و یا برخی از مردان تمایل دارند با ظواهر مخصوص مسلمانان در انظار ظاهر شوند، از هویت‌یابی دینی آنان حکایت دارد؛ هویت‌یابی دینی مشترکی که هم‌نوایی‌هایی را در اندیشه و کنش آنها به وجود آورده است.

هویت به دلیل پیوند عمیقش با شخصیت و به دلیل آنکه هم محصول و هم سازنده «من فاعلی»^۱ و «من مفعولی»^۲ محسوب می‌شود، در عین اینکه خصلتی پویا دارد، واجد ویژگی‌های متصلب و ایستایی است (نوجه‌فلاح، ۱۳۸۳: ۲۴). هویت‌های فرهنگی، ویژگی‌های درونی‌شده عناصر اساسی فرهنگ در افراد را منجمد و در قالب نمودسازی‌های رفتاری و گفتمانی متجلی می‌کند. هویت‌ها که در انعکاس «غیریت»ها، حامل و واجد ویژگی‌ها و معانی انحصاری می‌شوند، شکاف‌های عمیقی را میان «ما» و «آنها» ایجاد می‌کنند؛ شکاف‌هایی که هم در عالم ذهن یکایک افراد و هم در ساخت‌های واقعی جامعه، منشأ مناقشه و منازعه می‌شوند. بنابراین در شرایط رهایی افراد و گروه‌های اجتماعی از فشار ایدئولوژی‌های سیاسی و در فضای یک‌سویۀ اشاعۀ اجباری که امپراتوری رسانه‌های غرب به مدد تکنولوژی، فرهنگ و هویت سایر جوامع را هدف قرار داده است، خودآگاهی فرهنگی و تراکم عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی در هویت‌ها و یا به عبارت دیگر هویت‌یابی

1. I
2. Me

بازخوانی نظریه برخورد تمدن‌ها بر اساس تحولات خاورمیانه ... / ۱۰۵

فرهنگی، منشأ مناقشه و منازعه کشورهای و تمدن‌ها هستند. در شرایط جدید، هویت‌هایی که پیش از این متکثر و هم‌زیست بوده‌اند، متمرکز شده و حالتی تعصب‌آمیز به خود می‌گیرند. به همین دلیل، جنگ‌های فرقه‌ای (قومی، مذهبی، نژادی و غیره) را «جنگ‌های هویتی» نامیده‌اند. این جنگ‌ها مانند تمام اقسام جنگ‌های دیگر با حمله، گریز، آتش‌بس و حمله مجدد همراه هستند؛ اما در پایان آنها، یک قرارداد صلح جامع وجود ندارد که تمام مسائل مهم سیاسی را حل کند (صالحی‌امیری، ۱۳۸۶: ۲۲۸).

جهانی‌شدن و هویت‌یابی از طریق خاص‌گرایی فرهنگی

جهانی‌شدن، موجب کوچک‌تر شدن جهان شده است. در جهانی‌شدن، مرزهای سیاسی محو می‌شوند و تعامل بین ملت‌های متعلق به حوزه‌های تمدنی مختلف افزایش می‌یابد و این افزایش تعاملات، از یکسو وجوه اشتراک درون‌تمدنی را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر، موجب افزایش فاصله بین‌تمدنی می‌شود (Huntington, 1993: 25). بنابراین هویت‌یابی جوامع بر مبنای عواملی مانند دین، قومیت و ملی‌گرایی را نیز باید به عنوان واکنشی در مقابل جهانی‌شدن در نظر گرفت (Castells, 1997: 14). جهانی‌شدن فرهنگی، پیامدهای متناقضی را به دنبال دارد؛ از یکسو به همگون‌سازی و ادغام فرهنگی منجر می‌شود و از سوی دیگر، به ظهور پدیده خاص‌گرایی می‌انجامد. خاص‌گرایی فرهنگی عبارت است از توسل به ایدئولوژی‌هایی که در آن بر بی‌همتایی و حتی برتری شیوه زندگی، اعمال و باورهای گروه یا جماعتی معین تأکید می‌شود. این پدیده در انواع رفتارهای جمعی مسالمت‌آمیز یا خشونت‌بار مانند جنبش‌های ملی، ستیزه‌های قومی، بنیادگرایی، نژادپرستی و مواردی از این قبیل نمود می‌یابد (گل‌محمدی، ۱۳۹۲: ۱۲). به‌همین دلیل پدیده بازگشت به ریشه‌های خودی، در تمدن‌های غیر غربی رواج دارد. اسلامی‌شدن خاورمیانه، روسی‌شدن روسیه، هندوشدن هند و آسیایی‌شدن ژاپن حاکی از خودآگاهی تمدن‌های غیر غربی در مقابل تمدن قدرتمند غربی است (Huntington, 1993: 26).

ویژگی بارز فرهنگ جهانی که در حال شکل‌گیری است، «تنوع» است نه «همگونی» و این تصور که وضعیت تک‌صدایی فرهنگی یا تک‌فرهنگ‌گرایی بر جهان حاکم خواهد شد

۱۰۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵
و بسیاری از فرهنگ‌ها در زیر بهمن فرهنگ امریکایی دفن خواهند شد، با واقعیت
سازگاری ندارد (سلیمی و سیفی، ۱۳۸۷: ۱۷۶-۱۸۲).

در نگاهی بدبینانه، والرشتاین معتقد است که نظام سرمایه‌داری جهانی از طریق
فرهنگ‌سازی و تشویق خاص‌گرایی‌های فرهنگی، می‌کوشد نابرابری‌های موجود را توجیه
نماید و توده‌های ناراضی را مهار کند. از نظر او، خاص‌گرایی فرهنگی در نقاط مختلف
جهان، چیزی جز اقدامات برنامه‌ریزی شده برای توجیه عملکرد نظام سرمایه‌داری نیست
(Wallerstein, 1991: 174-178). والرشتاین معتقد است که برخی خاص‌گرایی‌های فرهنگی
مانند قوم‌گرایی، بنیادگرایی و نژادپرستی، نظام سرمایه‌داری را یاری می‌کند تا با سیاست
«تفرقه بینداز و حکومت کن»، پایه‌های نفوذ خود را در کشورهای هدف محکم کند. از
این‌رو جنبش‌های ملی‌گرایانه یا بنیادگرایانه جر تضعیف مقاومت‌های اصیل در برابر نظام
سرمایه‌داری غرب، نتیجه دیگری ندارد (Holton, 1998: 112). در حالی که والرشتاین،
خاص‌گرایی فرهنگی را مقوم و توجیه‌گر نظام سرمایه‌داری جهانی می‌داند، برخی دیگر از
نظریه‌پردازان، خاص‌گرایی فرهنگی را به مثابه ابزاری که نخبگان سیاسی برای رسیدن به
اهداف خاص به کار می‌برند، در نظر می‌گیرند (اسمیت، ۱۳۷۹: ۱۸۱).

فرایند هویت‌یابی که تحت تأثیر خاص‌گرایی‌های فرهنگی صورت می‌گیرد، فقط
مختص به جوامع فقیر و توسعه‌نیافته یا طبقه‌های فرودست نیست و در کشورهای
توسعه‌یافته نظیر ژاپن نیز گرایش به خاص‌گرایی فرهنگی وجود دارد (گل‌محمدی، ۱۳۹۲:
۲۱۹).

سمیر امین، در ریشه‌یابی علل واکنش جوامع به روندها و حوادث تاریخی در قالب
جنبش‌های ملی‌گرایانه، سه موج عمده ملی‌گرایی را در یک‌صد سال اخیر شناسایی
کرده است. در موج اول، ملت‌ها بر اساس هویت‌های ملی شکل گرفتند و پس از جنگ
جهانی دوم، پایه‌گذار کشورهای جدید شدند. موج دوم، مربوط به دورانی است که
ملت‌ها با استفاده از عامل ملی‌گرایی، جنبش‌های رهایی‌بخش، ضد استعماری و
استقلال‌طلبانه را علیه امپریالیسم ایجاد کردند. مقاومت در برابر روند جهانی‌سازی، موج
سوم ملی‌گرایی است که می‌توان در دوران اخیر شناسایی کرد. بنابراین نظام
سرمایه‌داری که نظامی مبتنی بر نابرابری است و باعث تشدید تبعیض در سطوح ملی و

بین‌المللی می‌شود، موجی از خاص‌گرایی فرهنگی را در قالب جنبش‌ها و سستیزه‌های قومی و ملی پدید آورده است (امین، ۱۳۷۹: ۲۶-۲۷).

خاص‌گرایی فرهنگی و گرایش روزافزون گروه‌های اجتماعی به فرهنگ بومی خود در چند دهه اخیر یکی از عوامل عمده ظهور جنبش‌ها و انقلاب‌های اجتماعی بوده است. جنبش‌های ملی‌گرایانه و قومی در کنار ظهور حرکت‌های اعتراضی دینی، تلاش‌هایی جدی برای رهایی از محدودیت‌هایی است که نظام سرمایه‌داری بر جوامع مختلف در سراسر جهان تحمیل کرده است (Beyer, 1998: 306). به این ترتیب هرگاه نیروهای مقاومت (گریز از مرکز) در سیاست و اقتصاد جهانی، نظام سرمایه‌داری را به چالش بکشند، با واکنش گفتمانی و راهبردی (از سوی نظام سلطه) روبه‌رو خواهند شد. بنابراین چالش زمانی رخ می‌دهد که نیروهای سیاسی و اقتصادی مسلط، دیگر قادر به کنترل راهبردهای امنیتی نباشند. در عصر جهانی‌شدن، شاخص‌های ناامنی جدید بر اساس نشانه‌هایی از خشونت و ناشکیبایی هویتی شکل می‌گیرد و خشونت‌ها در دوران جدید در اشکال ملی‌گرایی افراطی، بنیادگرایی دینی و تروریسم بروز می‌کنند (متقی، ۱۳۹۲: ۵۹).

استعمار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جوامع، از یکسو گذشته را از آنها می‌گیرد و از سوی دیگر، آینده روشنی نیز برای آنها فراهم نمی‌کند. همان‌طور که کارل مارکس در نامه‌ای به روزنامه دیلی تریبون نیویورک که در ۲۵ ژوئن ۱۸۵۳ چاپ شد نوشت: «انگلستان چارچوب جامعه هند را درهم شکست. از دست دادن دنیای گذشته و به دست نیاموردن دنیایی نو، هند بی‌نوا را دچار گونه‌ای مالیخولیا می‌کند و هندوستان زیر حاکمیت بریتانیا را از همه سنن دیرین و از همه تاریخ گذشته‌اش جدا می‌سازد» (استاوریانوس، ۱۳۹۲: ۶۶). بنابراین اگر فرض هانتینگتون مبنی بر اینکه پس از پایان جنگ سرد و پایان سیاسی ایدئولوژی مارکسیسم، تمدن‌های رو به رشد، تمدن غرب را به چالش خواهد کشید، پذیرفتنی باشد، باید گفت سیاست‌های غرب که به دنبال بسط سلطه خود در همه ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است، زمینه‌ساز برخورد تمدن‌ها شده است.

پیوستگی جغرافیایی و هویت‌یابی تمدنی

در ساخت هویت، احساس متمایز بودن از دیگران بسیار ضروری است (Guibernau, 1996: 134). بنابراین برای ساخت هویت، ایجاد مرزهای مشخص بین «ما» و «دیگران» ضرورت دارد. هر چقدر این مرزها دقیق‌تر و شفاف‌تر باشند، هویت ساختاری مستحکم‌تر خواهد داشت. قلمروی مکانی یکی از عواملی است که به طور مستقیم با تحدید مرزهای هویتی در ارتباط است. جغرافیا و سرزمین، مرزهای هویتی را عینیت می‌بخشند و نیاز «تمایز هویتی» را برآورده می‌کنند. علاوه بر این جغرافیا، عامل ثابتی در تعیین مرزهای هویتی است و به ندرت دچار تغییر می‌شود. از این‌رو منبع قابل اتکایی برای هویت محسوب می‌شود (Morley & Robins, 1996: 121).

به همین دلیل، هویت فرهنگی جوامع بر اساس مرزهای تمدنی را می‌توان با توجه به نقش و تأثیر عامل مکان در تعیین و تحدید مرزهای هویتی بهتر درک کرد. در حالی که در دوران جنگ سرد و رقابت دو اردوگاه ایدئولوژیک کمونیسم و لیبرال دموکراسی، جهان بدون توجه به عامل مکان، بین دو حوزه ایدئولوژیک تقسیم شده بود و به عنوان مثال کوبا در امریکای لاتین در بلوک شرق و ترکیه در همسایگی شوروی در بلوک غرب تعریف می‌شد، در دوران پس از جنگ سرد، هویت‌یابی جدید باعث شد واحدهای سیاسی بر اساس عوامل فرهنگی، جغرافیایی، نژادی، قومی و مذهبی به یکدیگر پیوند خورند. بر این اساس، ظهور اتحادیه‌های منطقه‌ای نظیر اتحادیه اروپا و اتحادیه عرب^(۸) و سازمان همکاری‌های اسلامی بر اساس مشترکات فرهنگی و مذهبی قابل درک است^(۹).

عملکرد امریکا در خاورمیانه پس از جنگ سرد

هانتینگتون در نظریه خود ادعا کرده است که در دوران پس از جنگ سرد، برخورد‌های جدی میان تمدن غربی و تمدن اسلامی به وجود خواهد آمد. برای اثبات یا رد نظریه هانتینگتون لازم است تحولات و حوادث خاورمیانه را به عنوان سکونت‌گاه اصلی مسلمانان و مهد و مرکز تمدن اسلامی پس از دوران جنگ سرد بررسی و طرف‌های درگیر در منازعات خاورمیانه را شناسایی کنیم.

نحوه مواجهه قدرت‌های بزرگ با بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را می‌توان در قالب چهار الگوی رفتاری طبقه‌بندی کرد:

۱. رفتار تهاجمی که به جنگ‌های مستقیم و رودررو منجر می‌شود.
۲. رفتار بدون ملاحظه که جنگ‌های ناخواسته را به دنبال دارد.
۳. رفتار مبتنی بر خویشن‌داری و احتیاط که موجب حل و فصل غیر مستقیم بحران‌ها و منازعات منطقه‌ای می‌شود.
۴. رفتار مسئولانه و قاعده‌مند که زمینه را برای حل و فصل مستقیم بحران‌ها فراهم می‌کند.

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد و تحول در ساختار نظام بین‌الملل، از آنجا که قواعد حاکم بر رفتار قدرت‌های بزرگ در حل و فصل بحران‌ها تابعی از واقعیات نظام بین‌المللی است، رویکرد ایالات متحده نسبت به تحولات خاورمیانه دچار تغییر اساسی شد و آمریکا با اتخاذ رویکرد مبتنی بر رفتار تهاجمی تلاش کرد از طریق ایجاد جنگ‌های مستقیم، دکترین سیاسی - امنیتی خود در خاورمیانه را عملیاتی کند (احمدیان، ۱۳۷۶: ۸۱).

در حالی که در دوران جنگ سرد، آمریکا و شوروی به عنوان دو نیروی موازنه‌گر، رفتار یکدیگر را تحت تأثیر خود قرار می‌دادند و سعی می‌کردند با احتیاط بیشتری در مسائل و بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مداخله کنند، با حذف یکی از اقطاب قدرت جهانی، دولت نومحافظه‌کار بوش با اتخاذ رویکرد جنگ پیش‌دستانه، سه جنگ بزرگ را در منطقه خاورمیانه به راه انداخت (مصطفی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۹۵) و در سایر جنگ‌ها به صورت مستقیم و غیر مستقیم مداخله کرد. مداخله مستقیم و غیر مستقیم در جنگ‌ها و بحران‌های خاورمیانه، حتی در دولت دموکرات اوباما هم تداوم پیدا کرد.

جدول ۱- بحران‌ها و جنگ‌های خاورمیانه و نقش امریکا در آنها

سال آغاز	بحران یا جنگ	علت مداخله	وضعیت مداخله
۱۹۹۱	حمله امریکا به عراق	حمله عراق به کویت	آغازگر جنگ
۲۰۰۱	حمله امریکا به افغانستان	حملات ۱۱ سپتامبر	آغازگر جنگ
۲۰۰۳	حمله امریکا به عراق	نابودی سلاح‌های کشتار جمعی	آغازگر جنگ
۲۰۰۶	حمله رژیم صهیونیستی به لبنان (جنگ ۳۳ روزه)	تضعیف یا نابودی حزب‌الله	حمایت مستقیم
۲۰۰۸	حمله رژیم صهیونیستی به غزه (جنگ ۲۲ روزه)	تضعیف یا نابودی گروه‌های مقاومت	حمایت مستقیم
۲۰۱۱	بحران سوریه	براندازی نظام سوریه	مداخله مستقیم
۲۰۱۱	حمله به لیبی	براندازی نظام قذافی	مداخله مستقیم
۲۰۱۲	حمله رژیم صهیونیستی به غزه (جنگ ۸ روزه)	تضعیف یا نابودی گروه‌های مقاومت	حمایت غیر مستقیم
۲۰۱۴	بحران عراق	براندازی نظام عراق	حمایت غیر مستقیم
۲۰۱۴	حمله رژیم صهیونیستی به غزه (جنگ ۵۱ روزه)	تضعیف یا نابودی گروه‌های مقاومت	حمایت غیر مستقیم

در همه اقدامات و مداخلات نظامی و امنیتی امریکا در خاورمیانه، کشورها، گروه‌ها و جریان‌هایی مورد هدف قرار گرفته‌اند که قواعد اساسی نظم نوین جهانی برگرفته از ایده جهان تک‌قطبی را نپذیرفته و با آن مقابله کرده‌اند. بنابراین تمدن غربی فقط به مقابله با آن بخش از تمدن اسلامی پرداخته است که با اتخاذ رویکرد مقاومتی، در برابر سلطه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غرب مقاومت می‌کند.

ماهیت تقابل تمدن اسلامی و تمدن غربی

مداخلات نظامی امریکا در خاورمیانه و حمایت‌های مستقیم و غیر مستقیم آن از یکی از طرف‌های درگیر در جنگ‌ها و بحران‌ها، عمدتاً علیه بازیگران دولتی و غیر دولتی که در نظام بین‌الملل دارای گرایش‌های قدرتمندگریز از مرکز هستند و با هدف تضعیف یا نابودی آنها صورت گرفته است. سازوکار جهانی شدن که مبتنی بر یکپارچه‌سازی و حذف مرزهای فرهنگی است، به شدت با گرایش‌های گریز از مرکز که به دنبال

ساختارشکنی و درهم‌شکستن قواعد و رویه‌های موجود هستند مقابله می‌کند و موجودیت آنها را بر نمی‌تابد. از این‌رو تمدن غربی در مقابل تمدن رو به رشد اسلامی و امواج روزافزون اسلام‌گرایی صف‌آرایی کرده است.

با فروکش کردن تب جنگ سرد در جهان، اکثر استراتژیست‌های غربی توجه خود را به پدیده «تجدید حیات اسلام» معطوف نمودند و متعاقب آن رسانه‌های گروهی با انتخاب تیتراهایی چون «انتفاضه جهانی»، «هلال نو در بحران»، «نضج اسلام و شکست غرب» و «جرقه بحران»، به‌طور اغراق‌آمیزی وحشت خود را از تهدید ایدئولوژیکی جدید ابراز کردند. اما تجدید حیات سیاسی اسلام را باید از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ به بعد در نظر گرفت؛ حادثه‌ای که اکثر سیاست‌مداران آن را به منزله یک حرکت اعتراضی ایدئولوژیک علیه دنیای غرب تعبیر می‌کنند. داعیه ایران بر جهانی بودن انقلاب و حوادث ناشی از انقلاب که یکی پس از دیگری به وقوع پیوستند، وحشت غرب و حاکمان و سلاطین کشورهای خاورمیانه را در پی داشت^(۱۰). انقلاب اسلامی، ایدئولوژی اسلامی را جایگزین ناسیونالیسم سکولار، کاپیتالیسم غرب و مارکسیسم شوروی کرد که ناکارآمدی آنها در اذهان ملت‌های مسلمان نهادینه شده بود (اسپوزیتو، ۱۳۷۲: ۱۰۰-۱۰۲).

تردیدی وجود ندارد که بزرگ‌ترین چالش غرب از اواخر قرن بیستم تاکنون، جهان اسلام بوده است. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و حذف مهم‌ترین متحد غرب در خاورمیانه و حوادثی که پس از انقلاب اسلامی در ایران و در منطقه رخ داد، به همراه دو جنگ عراق در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ و جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ و انقلاب‌های عربی که از سال ۲۰۱۰ آغاز شد و در جریان آن، ملت‌های مسلمان در مصر، تونس و یمن، متحدان و دست‌نشانندگان غرب در کشورهای خود را از قدرت ساقط کردند، همگی از مصادیق بارز تقابل غرب با اسلام و مسلمانان است.

مداخله مستقیم غرب در امور کشورهای اسلامی، واکنش ملت‌ها، گروه‌های اسلامی و جریان‌های ملی را برانگیخت. نمونه بارز آن، تهاجم نظامی امریکا به عراق در جنگ اول خلیج فارس به بهانه حمله عراق به کویت بود. در حالی که اکثر گروه‌های اسلامی، در ابتدا تهاجم عراق به کویت را محکوم نمودند، ولی پس از حضور ناوگان نیروهای غربی

در خلیج فارس، جنبش‌های اسلامی با رویکرد جهادی و جنبش‌های ملی با رویکرد ملی‌گرایی از صدام حسین به دلیل آنچه مبارزه با امپریالیسم نامیده می‌شد حمایت کردند^(۱۱). بسیاری از مبارزان مسلمان و ناسیونالیست‌های عرب، شلیک موشک‌های اسکاد به تل‌آویو توسط صدام را جشن گرفتند و در نظر بسیاری، صدام به عنوان نخستین رهبر عربی که به قلب اسرائیل حمله کرده است، مجسم شد (اسپوزیتو، ۱۳۷۲: ۱۲۰ و ۱۲۴).

گروه‌هایی مانند القاعده، طالبان و داعش را باید گروه‌هایی در نظر گرفت که در نتیجه هویت‌یابی مذهبی و تمدنی، در مقابل «غیر از خود» سر برآورده‌اند. اشغال افغانستان توسط شوروی در سال ۱۹۷۹، مجاهدین سنی عرب را برای جهاد با متجاوزین (کفار) راهی این کشور کرد و اولین هسته‌های مقاومت مسلحانه علیه کفار با گفتمانی مستقل شکل گرفت. در ادامه و با حمله امریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ و اشغال این کشور در سال ۲۰۰۳ و همچنین تهاجم امریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ که با هدف نابودی القاعده و حکومت طالبان انجام شد، گروه‌های سلفی-جهادی سنی به سرعت در سراسر منطقه و با هدف مقابله با تجاوز امریکا تکثیر شدند و به این ترتیب جنگ بین‌تمدنی، شکلی عیان‌تر پیدا کرد^(۱۳). گروهی مانند داعش با مشخص کردن منافقین و کفار به عنوان «غیریت» خود، هدف نهایی‌اش را پس از مبارزه و قتال با دشمنان داخلی که از آنها با نام «منافقان امت» یاد می‌کند، نبرد با «روم» اعلام کرده است و مبارزه با غرب را جزء اهداف بلند خود قرار داده است (Gambhir, 2014: 4).

تقابل بین نظام اسلامی و نظام لیبرال-دموکراسی غربی از اصول اساسی گفتمان انقلاب اسلامی است^(۱۴). این تقابل ریشه در تعالیم اسلامی دارد و در قرآن کریم بارها مؤمنان به مبارزه با طاغوت‌هایی که قصد تسلط بر مسلمانان را دارند فراخوانده شده‌اند^(۱۵). تمدن غربی به دلیل آنکه از کان هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی‌اش با تمدن اسلامی در تباین و تضاد قرار دارد و از طرفی قصد دارد سلطه خود را در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی به جوامع مسلمان تحمیل نماید، خود زمینه‌های تقابل و منازعه را فراهم می‌کند. به همین دلیل برخی از کارشناسان معتقدند جنگ جهانی سوم، جنگ تمدن‌ها خواهد بود. آنها این

جنگ را جنگ اسلام رادیکال علیه سایر گروه‌های اسلامی در خاورمیانه و در عین حال علیه تمام کسانی که به جهان اسلام تعلق ندارند، می‌دانند (ساتانوفسکی، ۲۰۱۴). اما در طول تاریخ، جنگ واقعی و حقیقی همواره میان دو اردوگاه مستضعفین و مستکبرین و در قالب تقابل حق و باطل در جریان بوده است^(۱۶) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰: ۳۷). تقابل حق و باطل به مرزبندی‌های ناشی از انتساب افراد به ادیان و مذاهب محدود نمی‌شود و این جنگ می‌تواند میان مسلمین و غیر مسلمین و مؤمنین و منافقین رخ دهد^(۱۷).

برخورد درون تمدنی

هانتینگتون معتقد است در درون تمدن‌ها و در میان خرده‌فرهنگ‌های موجود در یک تمدن، جنگ‌های درون‌تمدنی بر اساس عوامل قومی و مذهبی صورت خواهد گرفت، اما این درگیری‌ها از حوزه جغرافیایی خود خارج نمی‌شود و امکان سرایت آن به سایر نقاط وجود ندارد. به عنوان مثال، در حالی که درگیری‌های درون‌تمدنی مانند درگیری‌های خونین قبایل در سومالی، فقط کشور سومالی یا همسایگان آن را تهدید می‌کند و خطری برای اروپا، آسیا یا آمریکا محسوب نمی‌شود، خطر جنگ تمدنی بین تمدن غربی و تمدن اسلامی، بخش اعظمی از جهان را تهدید می‌کند (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۳۱).

در دوران جدید، گفتمان‌های متفاوت و متعارضی به وجود آمدند که هر یک از آنها تلاش می‌کند روابط جامعه، اقتصاد، دولت، گروه‌های اجتماعی، فرهنگ سیاسی، تکنولوژی و الگوی تعامل بین آنها را بر اساس رهیافت خاصی ارزیابی کند. در این دوران، فرایندهای کنش و تعامل فرامرزی و فراسرزمینی شکل می‌گیرد و نفوذ بازیگران غیر دولتی در ساختار نظام‌های سیاسی و روابط بین بازیگران دولتی سنتی افزایش می‌یابد و ساختار قدرت، تحت تأثیر تغییرات به وجود آمده در شکل‌بندی‌های آمریت و اقتدار، از نظام سلسله‌مراتبی به نظام شبکه‌ای تغییر می‌یابد (متقی، ۱۳۹۲: ۶۵).

در حدود یک‌دهه گذشته، جنگ پیدا و پنهانی درون تمدن اسلامی، عمدتاً حول محور تقابل شیعه و سنی در جریان بوده است. کاربرد اصطلاح «هلال شیعی» که با تثبیت قدرت شیعیان در عراق و پیروزی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه و قدرت‌یابی‌اش در

لبنان رایج شد، حاکی از نگرانی بخشی از اهل سنت از گسترش روزافزون قدرت شیعیان در منطقه است. نگرانی عمومی غرب و کشورهای سنی منطقه نسبت به قدرت‌یابی شیعیان تا حدی است که هنری کیسینجر، سیاستمدار امریکایی می‌گوید: «هم‌اکنون کمربندی شیعی از تهران به بغداد و از بغداد تا بیروت به وجود آمده است. این مسئله به ایران فرصت بازسازی و احیای امپراتوری سابق خود را با برچسب شیعه در خاورمیانه‌ای که در حال شکل‌گیری مجدد است می‌دهد» (ر.ک: Kissinge, 2014).

به این ترتیب از سال ۲۰۰۷ به بعد، گفتمان‌های رقیبی برای گفتمان مقاومت ظهور کردند و با خلق واژه «هلال شیعی» به تقابل با «جبهه مقاومت» پرداختند. جبهه مقاومت از این زمان به بعد هم از سوی بازیگران فرادست بین‌المللی در معرض تهدید قرار گرفت و هم گفتمان‌های رقیب در عرصه‌های مختلف، حمله همه‌جانبه خود را علیه آن آغاز کردند. بر این اساس، جنگ فرقه‌ای که مبنا و اساس «پادگفتمان مقاومت» به شمار می‌آید، با حمایت نیروهای سیاسی، کشورهای منطقه و کشورهای غربی و از طریق گروه‌های تکفیری، در تقابل با آنچه «هلال شیعی» نامیده می‌شود، درگرفته است. یکی از حوزه‌های اصلی ستیزه‌های هویتی، قومی و مذهبی را می‌توان در سوریه مشاهده کرد و سوریه را باید کانون رویارویی گفتمان و پادگفتمان مقاومت بر اساس رهیافت‌های مختلف ایدئولوژیک، راهبردی و ژئوپلیتیکی دانست (متقی، ۱۳۹۲: ۶۷-۶۸).

در بررسی نگرش گروه‌های سلفی - تکفیری به ایران باید عنصر تعیین‌کننده مذهب را در تنظیم روابط این گروه‌ها با ایران مد نظر قرار داد. جریان‌های سلفی در عراق با به کارگیری واژه «صفوی» درباره ایرانی‌ها، غیریت خود از ایرانی‌ها را به نمایش گذاشته و از این طریق بین تفکر سنی عثمانی یا سنی وهابی و تفکر شیعه صفوی فاصله‌گذاری می‌کنند. برخلاف سازمان القاعده که دشمن اصلی خود را غرب اعلام می‌کند، داعشی‌ها که از انشاقات سازمان القاعده هستند، علاوه بر اعلام خصومت و دشمنی با غرب و مرتد دانستن پیروان مذاهب اربعه اهل سنت، دشمن اصلی خود را شیعیان اعلام می‌کنند. دشمنی آنها با ایران نیز بسیار بارز است، تا جایی که ارتش عراق را «جیش الصفویه» می‌نامند؛ یعنی آنها را فاقد هویت عرب می‌دانند.

در خطبه‌های نماز جمعه و کلیپ‌های منتشرشده آنان، از شیعه به عنوان «روافض صفویه» یاد می‌شود که نشان از این‌همانی قایل‌شدن میان شیعه و ایرانی بودن است. این مسئله، تهدید امنیتی احتمالی آنها را برای ایران پررنگ‌تر کرده است (جهان‌نیوز، ۱۳۹۳). کمیته شرعی داعش در بیانیه‌ای اعلام می‌کند: «رافضی‌ها از نظر ما مشرک و مرتد هستند» و در ادامه تأکید می‌کند: «کفر مرتدین بدتر از کفر اصلی است. لذا جنگ با مرتدین واجب‌تر از جنگ با کفار اصلی است» (ر.ک: رواشدی، ۱۳۹۱).

سلفی‌ها در عراق، ایران را به عنوان اشغالگر در کنار امریکایی‌ها قرار می‌دهند و حتی نقش ایران را در این رابطه پررنگ‌تر می‌بینند. امیر جماعت ارتش اسلامی عراق در این رابطه می‌گوید: «چشم مجاهد به سمت شرق (ایران) باز است تا نشان دهد که بزرگ‌ترین خطر از سمت شرق می‌آید و یکی از وظایف اصلی ما، حفاظت از عراق در مقابل نفوذ صفویه از شرق است. ... ایران به مداخله آشکار نظامی و سیاسی خود ادامه داد به گونه‌ای که بزرگ‌ترین دغدغه‌اش، بهره‌برداری از فرصتی برای انتقام از اهل سنت و تخریب مناطق آنها از طریق دولت وابسته به خود و شبه‌نظامیان مجرم بود. ... بر کسی پوشیده نیست که ایران در عراق سرگرم تصفیه حساب با امریکا و اهل سنت است» (همان).

نتیجه‌گیری

استاوروس استاوریانوس در کتاب شکاف جهانی می‌نویسد: «زمانی که یک نظام اجتماعی منزوی یا یک ساختار سیاسی نابود می‌شود و جای خود را به نظام اجتماعی یا ساختار سیاسی دیگری می‌دهد، در این فرایند جابه‌جایی، رهبری جوامع را احتمالاً نه جوامع ثروتمند و سنتی در مرکز، بلکه جوامع واقع در مناطق پیرامونی بر عهده خواهند داشت». فروپاشی شوروی در سال‌های پایانی قرن بیستم، جوامع را تا حد زیادی از فشارهای ناشی از رقابت ایدئولوژی‌های کمونیسم و لیبرال-دموکراسی رها کرد و آنها توانستند هویت خود را نه بر اساس عوامل سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک، بلکه بر اساس عوامل فرهنگی مانند مذهب و قومیت بازسازی کنند. در دوران جدید، جوامع آزادشده از فشارها و رقابت‌های ایدئولوژیک، به گفتمان‌های نوظهور گرایش پیدا کردند و

۱۱۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵

هویت خود را در قالب این گفتمان‌ها بازسازی کردند؛ گفتمان‌هایی که با مبانی اعتقادی و فرهنگی آنها تا حد زیادی سازگاری دارد. این گفتمان‌ها در پاره‌ای موارد در تقابل با یکدیگر، موجد رقابت‌ها و منازعات هویتی شدند.

فرایند جهانی‌شدن، مرزها را بیش از گذشته نفوذپذیر کرده است و از این طریق، از یکسو تا حد زیادی منابع و شرایط لازم برای هویت‌سازی و معناسازی سنتی را از بین برده است. بحران هویت به وجود آمده ناشی از بی‌اعتباری منابع هویت‌زای پیشین، بازسازی هویت را ناگزیر می‌کند. به همین دلیل، بستر اجتماعی لازم برای خاص‌گرایی فرهنگی یا بنیادگرایی فرهنگی فراهم می‌شود (گل‌محمدی، ۱۳۹۲: ۲۶۸-۲۷۰). در واقع در یک فرایند دیالکتیکی، جهانی‌شدن فرهنگ یا عام‌گرایی فرهنگی (تز)، در خود خاص‌گرایی فرهنگی (آنتی‌تز) را ایجاد می‌کند و متعاقب آن، هویت فرهنگی جدید (سنتز) ظهور می‌کند.

در فرایند نوسازی، در اثر ورود ارزش‌های جدید و عدم جذب کامل آنها و یا ناسازگاری برخی از آنها با عناصر و مجموعه‌های فرهنگی بومی، بسیاری از هویت‌های محلی دچار بحران می‌شوند و خلأ هویتی به وجود می‌آید. این خلأ هویتی، تنها با عوامل فرهنگی و مذهبی قابل جبران است؛ عواملی که به صورت طبیعی، اصطکاک و درگیری اقوام و ملت‌ها را افزایش می‌دهد. بسیاری بر این باورند که افراط‌گرایی مذهبی در خاورمیانه و سایر درگیری‌ها و منازعات در سراسر جهان را می‌توان بر این اساس تحلیل کرد. از آنجا که برخی جوامع غیر غربی، فرهنگ و ارزش‌های نظام لیبرال-دموکراسی غرب به‌ویژه آمریکا را به عنوان عامل اساسی در استحاله و تخریب فرهنگ بومی خود می‌دانند، احساسات هویت‌جویانه آنها بر اساس عوامل قومی، مذهبی و نژادی و در جهت تقابل با آمریکا به عنوان نماینده و نماد فرهنگ غربی شکل می‌گیرد. هانتینگتون پیش‌بینی کرده است تمدن‌هایی که هویت آنها بر اساس مؤلفه‌های فرهنگی درون‌زا شکل گرفته است، در نهایت تمدن غرب را به چالش خواهد کشید. هانتینگتون با پیش‌بینی برخورد تمدن‌ها معتقد است که با توجه به اینکه تمدن غرب هنوز هم قدرتمندترین تمدن موجود در جهان به شمار می‌رود، تقابل تمدن‌های رو به رشد جدید نه با یکدیگر، بلکه با تمدن غرب صورت خواهد گرفت؛ حادثه‌ای که مفسرین نظریه

بازخوانی نظریه برخورد تمدن‌ها بر اساس تحولات خاورمیانه ... / ۱۱۷
برخورد تمدن‌ها، با اصطلاح «بقیه در مقابل غرب»^۱ تبیین می‌کنند (Connely & Kennedy, 1994: 61-68).

در طول دوران استعمار در اشکال سنتی و نوین آن، ملت‌هایی که مصمم به دستیابی به استقلال سیاسی و اقتصادی‌اند، نبرد با امپریالیسم در اشکال گوناگونش را به صورت جدی دنبال می‌کنند و روزبه‌روز بر شدت و دامنه این تقابل افزوده می‌شود (استاوریانوس، ۱۳۹۲: ۲۰).

از این رو می‌توان ادعا کرد که روند مقاومت برخی از ملت‌ها و دولت‌ها در برابر هژمونی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب از زمان پیدایش دوران استعمار آغاز شده است. اما در سال‌های پس از جنگ سرد، گفتمان مقاومت که بر هویت‌یابی نیروهای اجتماعی در مناطق پیرامونی مبتنی است، به تدریج گسترش یافت و قدرتمند شد. یکی از گفتمان‌های مقاومت که در اواخر قرن بیستم ظهور کرد و جهان را با شگفتی روبه‌رو کرد و غرب را به رویارویی فراخواند، گفتمان انقلاب اسلامی است. گفتمان مقاومت اسلامی که هم‌زاد انقلاب اسلامی در ایران است، با تکیه بر مبانی اسلامی و نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، انرژی فراوانی را در جهت مقابله با مبانی ایدئولوژی‌های غیر الهی و هویت‌بخشی به جوامع اسلامی تولید کرد و منشأ تحولات عظیمی در سطح منطقه شد. به موازات چنین فرایندی، غرب با تولید پادگفتمان‌های مقاومت و از طریق نیروها و گروه‌های سلفی و تکفیری مانند داعش، تلاش کرد امواج مقاومت و هویت‌یابی منطبق بر گفتمان انقلاب اسلامی را در منطقه کنترل و محدود کند (متقی، ۱۳۹۲: ۷۸).

تحولاتی که در پنج سال گذشته در کشورهای عربی و با محوریت جریان‌های اسلامی رخ داد و متحدان امریکا در مصر، تونس و یمن را سرنگون کرد، غرب و رژیم‌های منطقه را بر آن داشت تا جنبش‌ها و اعتراضات مردمی در کشورهای عربی را از طریق بدیل‌سازی گفتمانی در قالب پادگفتمان مقاومت متوقف کنند^(۱۸). به این ترتیب جنگ بین‌تمدنی (تمدن اسلامی و تمدن لیبرال - دموکراسی غربی) به جنگ درون‌تمدنی که ماهیتی فرقه‌ای دارد تبدیل شد؛ به نحوی که در حال حاضر جغرافیای

1. The Rest Against The west

۱۱۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵
منازعه درون تمدنی بر جغرافیای گفتمان مقاومت (لبنان، سوریه، عراق، بحرین و یمن)
منطبق شده است.

جنگ درون تمدنی، علاوه بر آنکه انرژی و توان گروه‌ها و جریان‌های اسلام‌گرا که تا پیش از این، مقابله با غرب و رژیم صهیونیستی را در اولویت اقدامات خود قرار داده بودند از بین می‌برد، هزینه‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری غرب در مهار انقلاب اسلامی و گفتمان‌های اسلام‌گرای ضد غربی و ضد صهیونیستی را تا حد بسیار زیادی کاهش می‌دهد. کشورهای مخالف و غیر همسو با محور مقاومت نیز با استفاده از ظرفیت و توان گروه‌هایی مانند داعش به عنوان یک بازیگر غیر دولتی در جنگی نیابتی، جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت را به مبارزه‌ای غیر مستقیم، منطقه‌ای و فرسایشی طلبیده‌اند. به نظر می‌رسد سرنوشت خاورمیانه به فرجام منازعه خونینی که میان گفتمان تکفیر و حامیان آن و گفتمان مقاومت و حامیان آن درگرفته است، بستگی دارد.

پی‌نوشت

- ۱- اندیشمندان آلمانی، تمدن را شامل فناوری و عوامل مادی در نظر می‌گیرند و فرهنگ را شامل ارزش‌ها، آرمان‌ها و ویژگی‌های اخلاقی، هنری و فکری جامعه می‌دانند.
- ۲- هانتینگتون معتقد است که در ژاپن، قلمروی تمدنی بر قلمروی سیاسی منطبق است. تمدن غربی نیز شامل تعداد زیادی دولت - ملت است.
- ۳- دین یهود به دلیل عواملی چون اندک‌بودن تعداد یهودیان و فقدان هویت فرهنگی متمایز، نتوانسته است تمدن‌سازی کند. تلاش برای تشکیل دولت اسرائیل با محوریت یهودیان در سرزمین فلسطینی‌ها نیز نتوانسته است به روند تمدن‌سازی یهودیان کمک کند. یهودیان در طول تاریخ در فرهنگ‌ها و تمدن‌های بزرگ اسلامی و مسیحی مستحیل گشته‌اند و تمدن مورد ادعای «بنی اسرائیل» نیز نتوانسته در طول تاریخ تداوم یابد و با ظهور مسیحیت و اسلام و فراگیر شدن آنان در گستره وسیعی از جهان، زوال یافته است.
- ۴- درون تمدن اسلامی، خرده‌تمدن‌های عربی، ایرانی، ترکی و مالایی تفکیک‌شدنی است.
- ۵- تأثیرپذیری متقابل فرهنگ‌ها از یکدیگر در طول زمان را اشاعه فرهنگی می‌گویند. اشاعه

فرهنگی در توسعه فرهنگ بشری نقش اساسی دارد؛ تا حدی که «رالف لینتون» معتقد است رشد فرهنگی جوامع به توانایی آنها در وام گرفتن عناصر فرهنگی از فرهنگ‌های دیگر و انضمام آنها به فرهنگ خود بستگی دارد.

۶ - مبادله فرهنگی در اثر همجواری کشورها با یکدیگر و رفت و آمد افراد متقابل افراد جوامع گوناگون و اخذ جذابیت‌ها و نقاط قوت فرهنگ‌های دیگر برای جبران کاستی‌های فرهنگ موجود صورت می‌گیرد. مبادله فرهنگی به صورت ارادی و آگاهانه صورت می‌گیرد.

۷ - به فرایندی هدفدار و جریان یک‌طرفه اشاعه فرهنگی که طی آن، یک فرهنگ با هدف هژمونی فرهنگی، ارزش‌ها، هنجارها و آداب و رسوم خود را بر فرهنگ دیگر تحمیل می‌کند، اشاعه اجباری گفته می‌شود. این فرایند در ایران با اصطلاح «تهاجم فرهنگی» شناخته می‌شود.

۸ - عواملی که زمینه‌ساز همگرایی اعراب و تشکیل اتحادیه عرب شد، عبارتند از: عوامل قومی (ناسیونالیسم عربی)، عوامل ژئواکونومیک (منابع عظیم انرژی)، عوامل فرهنگی (زبان عربی) و مذهب (اهل سنت). ر.ک: علی محمد ابوالحسنی، اتحادیه عرب، قابل دسترسی در:

<http://www.pajoohe.com/FA/index.php?Page=definition&UID=43079>

۹ - کشورهای عضو اتحادیه اروپا با پذیرش ترکیه در این اتحادیه، به دلیل وجود تفاوت‌های فرهنگی و مذهبی مخالفت می‌کنند.

۱۰ - حوادثی مانند گسترش فعالیت شیعیان در عراق و سرکوب آنان توسط حکومت صدام، قیام شیعیان در مناطق نفت‌خیز عربستان، به آتش کشیده شدن سفارتخانه امریکا در اسلام‌آباد، ترور انور سادات، ظهور گروه‌ها و سازمان‌هایی مانند حزب‌الله و جهاد اسلامی که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ به وقوع پیوستند، حوادثی متأثر از انقلاب اسلامی و با عنوان کلی تجدید حیات اسلام شناخته می‌شوند و کارشناسان غربی، این حوادث و روندها را «بنیادگرایی اسلامی» می‌نامند.

۱۱ - پس از اشغال کویت توسط رژیم صدام، هزاران تن از مسلمانان مبارز الجزایری در محکومیت این اقدام راهپیمایی کردند، اما پس از اقدامات نظامی غرب علیه عراق، عباس مدنی، رهبر جبهه نجات اسلامی الجزایر اعلام کرد: «هرگونه تعرض به عراق با مقابله مسلمانان در تمام نقاط جهان مواجه خواهد شد.» در اردن نیز هر چند اخوان المسلمین

- ۱۲۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵
- ۱۲ - اردن، تجاوز عراق را محکوم کرد، با ورود نظامیان امریکایی به عراق، علیه «جنگ صلیبی» جدید، اعلام جهاد کرد. یک مجلهٔ پاکستانی با استناد به آمار یک نظرسنجی مدعی شد که هر چند ۸۶/۶ درصد پاسخگویان با الحاق کویت به عراق مخالف بودند، اکثریت آنها در پاسخ به این سؤال که «آیا سربازان امریکایی، حق دفاع از مکان‌های مقدس در عربستان سعودی را دارند؟» نظر منفی دادند. ر.ک: اسپوزیتو، ۱۳۷۲.
- ۱۲ - با توجه به فضای جنگ سرد و رقابت دو قدرت امریکا و شوروی در حوزه‌های مختلف ژئوپلیتیکی در سراسر جهان، امریکا از گروه‌های بنیادگرای جهادی که علیه شوروی در افغانستان می‌جنگیدند، حمایت جدی می‌کرد.
- ۱۳ - تشکیلات کنونی داعش که در گذشته با نام «جماعت توحید و جهاد» نامیده می‌شد، با تأکید بر اینکه هدف آنها به آزادی عراق محدود نمی‌شود، بلکه هدف آنها امتداد جهاد ضد امریکا (صلیبیون) است، اهداف و مواضع خود را چنین اعلام می‌کند: «لا یتقید التنظيم بهدف تحرير العراق بل إنه يعد المعركة (فی العراق) امتدادا للحرب الجهادية العالمية ضد أمريكا الصليبية».
- ۱۴ - حضرت آیت‌الله خامنه‌ای: دو قطبی سرمایه‌داری و کمونیزم که جنگ بر سر قدرت و ثروت بود، پایان یافت و امروز دو قطبی میان مستضعفین جهان به رهبری جنبش مسلمین با مستکبران به رهبری امریکا و ناتو و صهیونیزم است. دو اردوگاه اصلی تشکیل شده است و اردوگاه سومی وجود ندارد. (سخنرانی به زبان عربی در جمع نمازگزاران جمعه در تهران در تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۱۴، مشاهده شده در تاریخ ۱۳۹۳/۹/۸، قابل دسترسی در: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=18923>)
- ۱۵ - یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم؛ ای پیامبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها سخت‌گیری نما (مائده / ۳۳).
- ۱۶ - و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا؛ و بگو حق آمد و باطل نابود شد. آری باطل همواره نابودشدنی است (اسراء / ۸۱).
- ۱۷ - یا ایها النبی اتق الله و لاتطع الکافرین و المنافقین؛ ای پیامبر تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن (احزاب / ۱). لیعذب الله المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات؛ تا عذاب کند خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را (احزاب / ۷۳).
- ۱۸ - حضرت آیت‌الله خامنه‌ای: بی‌شک غرب می‌کوشد انقلاب‌ها را در مصر و تونس و لیبی

و... [را تبدیل به ضد انقلاب کرده و نهایتاً با بازسازی رژیم‌های قدیمی به شیوه جدید و تخلیه احساسات توده‌ها و جابه‌جایی اصول و فروع و تغییر مهره‌های خود و اصلاحات صوری و تصنعی و ظاهرسازی دموکراتیک، دوباره برای ده‌ها سال دیگر سیطره خود را بر جهان عرب حفظ کند. غرب در دهه‌های بیداری اسلامی و به‌ویژه سال‌های اخیر پس از شکست‌های پیاپی از ایران و افغانستان تا عراق و لبنان و فلسطین و اینک مصر و تونس کوشیده است پس از شکست تاکتیک اسلام‌ستیزی و خشونت علنی، به تاکتیک بدل‌سازی و تولید نمونه‌های تقلبی دست زند، تا عملیات تروریسم ضد مردمی را به جای «شهادت‌طلبی»، «تعصب و تحجر و خشونت» را به جای «اسلام‌گرایی و جهاد»، «قومیت‌گرایی و قبیله‌بازی» را به جای «اسلام‌خواهی و امت‌گرایی»، «غرب‌زدگی و وابستگی اقتصادی و فرهنگی» را به جای «پیشرفت مستقل»، «سکولاریزم» را به جای «علم‌گرایی»، «سازش‌کاری» را به جای «عقلانیت»، «فساد و هرج و مرج» اخلاقی را به جای «آزادی»، «دیکتاتوری» را به نام «نظم و امنیت»، «مصرف‌زدگی، دنیاگرایی و اشرافی‌گری» را به نام «توسعه و ترقی»، «فقر و عقب‌ماندگی» را به نام «معنویت‌گرایی و زهد» قلمداد کند. ... آنان در عراق شکست خوردند و با دست‌های خالی خارج شدند؛ در افغانستان چیزی به دست نیاورده‌اند؛ در لبنان از حزب‌الله و در غزه از حماس شکست خوردند و اینک در مصر و تونس به دست مردم، به پایین کشیده شده‌اند. هیچ‌چیز طبق برنامه آنان پیش نرفته است. بت غرب نیز چون بت کمونیزم شکست و ترس ملت‌ها ریخت. مراقب آینده باشید که شما را نترسانند. مراقب بازی‌های آنها باشید. همچنین وارد بازی دلارهای نفتی وابستگان و متحدان غرب در میان اعراب نشوید، که در آینده از این بازی‌ها سالم بیرون نخواهید آمد. اسرائیل رفتنی است؛ نباید بماند و نخواهد ماند. ... دو الگوی «اسلام تکفیری» و «اسلام لائیک» از سوی غرب به شما پیشنهاد شده و خواهد شد تا الگوی «اسلام اصول‌گرای معتدل و عقلانی» در میان انقلاب‌های منطقه تقویت نشود. (سخنرانی به زبان عربی در جمع نمازگزاران جمعه در تهران در تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۱۴، مشاهده شده در تاریخ ۱۳۹۳/۹/۸، قابل دسترسی در: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=18923>)

منابع

قرآن کریم.

ابوالحسنی، علی محمد (۱۳۹۴) اتحادیه عرب، قابل دسترسی در:

<http://www.pajoohe.com/FA/index.php?Page=definition&UID=43079>

احمدیان، قدرت (۱۳۷۶) الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در بحران‌های بین‌المللی، فصلنامه سیاست

دفاعی، شماره ۲۰ و ۲۱، پاییز و زمستان، صص ۵۵-۸۲.

ادی‌براد، نسترن (۱۳۸۳) هویت و بحران هویت، ابعاد روان‌شناختی هویت جنسی و هویت فرهنگی،

به کوشش علی‌اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی.

اسپوزیتو، جان ال (۱۳۷۲) جنگ خلیج فارس، جنبش‌های اسلامی و نظم نوین جهانی، ترجمه

م. ضیایی، ماهنامه دانش سیاسی، پیش‌شماره ۳، بهمن و اسفند، ص ۱۲۱.

استاوریانوس، لفتن استاوروس (۱۳۹۲) شکاف جهانی، سیر شکل‌گیری جهان سوم، ترجمه رضا

فاضل، تهران، ثالث.

اسمیت، آنتونی دی (۱۳۷۹) فرهنگ، اجتماع و سرزمین: سیاست قومیت و ناسیونالیسم، ترجمه نورالله

قیصری، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۴، صص ۳۳-۶۵.

امین، سمیر (۱۳۷۹) ناسیونالیسم و جهان‌سازی، گروه ترجمه تخصصی البرز، ترجمان سیاسی، شماره

۴۳، مهرماه، صص ۱۲۵-۱۵۱.

برگر، پیتر و توماس لوکمان (۱۳۸۷) ساخت اجتماعی واقعیت، رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت،

ترجمه فریبرز مجیدی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.

بوزان، باری (۱۳۹۰) ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ، سیاست‌های جهانی در قرن بیست و یکم،

ترجمه عبدالحمید حیدری، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

بیرو، آلن (۱۳۷۵) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، جلد دوم، تهران، کیهان.

جهان نیوز (۱۳۹۳) داعش، بی‌قاعده‌تر از القاعده، قابل دسترسی در:

<http://www.jahannews.com/vdcaaine649nio1.k5k4.txt>

حیدری، محمد (۱۳۸۳) هویت و بحران هویت، هویت و امنیت ملی، به کوشش علی‌اکبر علیخانی،

تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی.

رشاد، علی‌اکبر (۱۳۷۸) تمدن‌ها و فرهنگ‌ها: تقابل یا تعامل، قبسات، شماره ۱۴، قابل دسترسی در:

<http://www.ensani.ir/fa/content/6500/default.aspx>

رواشدی، عبدالرحمن سلوم (۱۳۹۱) الجهاد العلامی، تاصیل و تفعیل، قراءه فی اعلام الجهادی فی

العراق، المشرف العام علی وكالة حق اخباریه،

<http://www.haqnews.net/SaveNews.aspx?id=19530>

ساتانوفسکی، یوگنی (۲۰۱۴) جنگ جهانی سوم، جنگ تمدن‌ها خواهد بود، قابل دسترسی در:

http://persian.ruvr.ru/2014_09_29/277948828

ساروخانی، باقر (۱۳۷۵) درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی، جلد اول، تهران، کیهان.

سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای به زبان عربی در جمع نمازگزاران جمعه در تهران (۱۳۹۰) در تاریخ ۱۴ بهمن، مشاهده شده در تاریخ ۱۳۹۳/۹/۸، قابل دسترسی در:

<http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=18923>

سلیمی، حسین و حافظه سیفی آتشگاه (۱۳۸۷) تأثیر جهانی‌شدن بر فرهنگ (مطالعه موردی: ژاپن)، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۳، بهار، صص ۱۶۹-۲۰۵.

شایان‌مهر، علیرضا (۱۳۹۰) دایره‌المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، جلد هفتم، تهران، کیهان.

صالحی‌امیری، سید رضا (۱۳۸۶) مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی، تهران، ققنوس.

کاستوپولوس، آتانا دلی (۱۳۸۷) تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، تقابل یا تعامل، قبسات، شماره ۱۴، قابل دسترسی در: <http://www.ensani.ir/fa/content/6500/default.aspx>

گل‌محمدی، احمد (۱۳۹۲) جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت، تهران، نی.

منتقی، ابراهیم (۱۳۹۲) گفتمان و یادگفتمان‌های مقاومت در سیاست بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال چهاردهم، شماره ۴، پیاپی ۵۶، زمستان، صص ۴۷-۸۲.

مصطفی‌نژاد، عباس (۱۳۸۸) علل تداوم بحران‌های خاورمیانه در دوره جرج بوش، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۱۴، بهار، صص ۱۹۵-۲۲۴.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۰) تفسیر نمونه، ج ۱۰، چاپ دهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

میسون، تی‌دیوید (۱۳۷۵) قومیت و سیاست، گزیده مقالات سیاسی - امنیتی، جلد ۲، تهران، بینش.

نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۵) پست‌مدرنیسم و هویت سیاسی، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۲۷، صص ۱۱۵-۱۳۶.

نوجه‌فلاح، رستم (۱۳۸۳) هویت و بحران هویت؛ واقعیتی ثابت یا سیال، به کوشش علی‌اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸) برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمدعلی حمیدرفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- Beyer, P (1998) Globalization. In R. Wuthnow, (ed) The Encyclopedia Of politics an Religion.
- Castells, M (1997) The Power of Identity, Oxford, Blackwell.
- Connely, M and Kennedy, P (1994) Must it be The Rest Against The west? The Atlantic, December 1994.
- Delors, Jacques (1993) Question Concerning European Security, Brussels, International Institute for strategic studies, 10 september.
- Fridman, J (1994) Cultural Identity and Global Process, London, SAGE.
- Gambhir, Harleen K92014) backgrounder, Dabiq: The Strategic Mesaging of the Islamic State, P:4, www.Understandingwar.org
- Giddens, Anthony (1994) Beyond Left and Right: The Future of Radical Politics, Stanford University Press.
- Guibernau, M (1996) Nationalism, Cambridge, Polity press.

- ۱۲۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵
- Havel, Vaclav (1994) The New Measure of Man, New York Times, 8 July.
- Holton, R (1998) Globalization and The Nation-state, London, McMillan.
- Huntington, Samuel P (1993) The clash of civilizations?, Foreign Affairs; Summer 1993.
- Kennedy, Paul (1993) Preparing for the Twenty First Century, New York, Random House.
- Kissinger, Henry A (1994) Diplomacy, New York, Simon and Schuter.
- (2014) Iran, A Bigger Problem Than ISIS, Retrieved from:
www.huffingtonpost.com/.../henry-kissinger-iran-isis_n_5777706.html
- Mearsheimer, John J (2014), Can China Rise Peacefully?,
<http://nationalinterest.org/commentary/can-china-rise-peacefully-10204>
- Morley, D and Robins, K (1996) Spaces of Identity. London, Rutledge.
- Rosenau, Pauline Marie (1991), Postmodernism and the Social Sciences, Vol 9, London, Routledge.
- Thompson, J (1998) Community Identity and World Citizenship, Cambridge, Polity press.
- Toynbee, Arnold J (1948) Civilization on Trial, New York, Oxford University Press.
- Wallerstein, I (1991) Geopolitics and Geoculture, Cambridge, Cambridge University press.

